



سرنخ‌های چوب‌کبریتی

نویسنده: کیم اسلیتر

مترجم: نسترن فرخ‌دوست

جسد در آب

درست مثل تپه‌ای از پارچه‌های کهنه روی آب شناور بود. جین با یه پلاک توی دستش روی نیمکت نشسته بود. روی پلاک نوشته شده بود: به یاد نورمن ریوس^۱ که لحظات خوشی را اینجا گذراند. شاید پلاک دقیقاً این رو نمی‌گفت ولی معنیش این بود که نورمن ریوس مرده.

جین سرش رو بین دست‌هاش گرفت. بدنش به شدت می‌لرزید، درست مثل وقتی که آدم داره قهقهه می‌زنه یا هق‌هق می‌کنه. حدس زدم داره گریه می‌کنه و حدسم درست بود.

جین هق‌هق کنان گفت: «اون دوست من بود.»

۱. Norman Reeves، در انگلستان اغلب بستگان کسی که مرده روی نیمکت‌های چوبی که در مکان‌های عمومی قرار دارند نام فرد را می‌نویسند. به این معنی که او از پیاده‌روی در منطقه‌ای که نیمکت قرار داده شده لذت می‌برده است.

به اطراف نگاه کردم ولی کسی رو ندیدم. جین تنها بود. این طرف‌ها مردم می‌گن جین قاطی داره. یعنی از نظر روانی. اون قبلاً پرستارِ به‌دنیا آوردن بچه بود. هنوز خیلی چیزها می‌دونه که از کتاب‌های پزشکی یاد گرفته ولی کسی حرفش رو باور نمی‌کنه. پرسیدم: «کی؟»

جین به کهنه‌پارچه‌ها اشاره کرد.

رفتم سمت خاکریز تا یه نگاهی بندازم. یه کیسه‌ی راه‌راه توی آب بود. یه صورت با ریش پرپشت رو وسط کهنه‌پارچه‌ها زیر موج‌های آب دیدم. با یه چشم باز و یه چشم بسته. وحشت کردم. صدای دریا تو سرم پیچید، از پل دویدم و دوباره برگشتم ولی هیچ‌کسی نبود که کمک کنه. من نباید این‌جوری بدوئم چون ممکنه باعث حمله‌ی آسمی بشه.

خانم کرین می‌گه: «وقتی سروصدای دریا تو سرت می‌پیچه مهم‌ترین کار اینه که آروم باشی و نفس بکشی.»
دیگه ندویدم و سعی کردم آروم باشم و نفس بکشم و بعد از اسپری آسمم استفاده کردم.

وقتی برگشتم، جین هنوز داشت گریه می‌کرد. «اون دوست من بود.»

یه شاخه‌ی بلند درخت برداشتم و بردم لب آب. با شاخه صورتِ توی آب رو فشار دادم، ولی نه نزدیک چشم‌هاش. جین از روی نیمکت فریاد کشید: «چی کار می‌کنی؟»
«دارم امتحان می‌کنم بینم یه وقت بادکنک نباشه.» وقتی دیدم با این حال که پف‌آلود به نظر می‌رسه سفت هم هست، فهمیدم کله‌ی دوست جین توی آبه.

جین داد زد: «بادکنکه؟»

یه خانم با سگش داشت می‌اومد سمت ما.

وقتی نزدیک شد، گفتم: «دوست جین توی رودخونه‌ست.»

یه جورِ مسخره‌ای نگاهم کرد انگار که می‌خواد به روی خودش نیاره و به راهش ادامه بده. نزدیک‌تر اومد و یه نگاه به آب انداخت. جیغ کشید.

من رفتم سمت خاکریز تا آروم شم و بتونم نفس بکشم. چند تا گاز کانادایی سرازیر شدن پایین و سُر خوردن توی آب. برای اون‌ها کهنه‌پارچه و صورت پف‌آلود توی آب مهم نبود. یه جورایی باهاش کنار اومده بودن.

وقتی برگشتم یه پلیس مرد و یه پلیس زن داشتن با خانمی که